فهرست

[مقدمه 2](#_Toc56511103)

[مطلب اول: وجوب یا استحباب محبت الله 2](#_Toc56511104)

[مطلب دوم: 4](#_Toc56511105)

[مطلب سوم: 6](#_Toc56511106)

[مطلب چهارم: 6](#_Toc56511107)

[مطلب پنجم 6](#_Toc56511108)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

ادامه بحث این بود که در محبت الله عرض کردیم اصل رجحان محبت خدا واضح و روشن است و مستند به‌حکم عقل و کتاب و سنت است. حکم عقل به سه قاعده اشاره کردیم. قاعده شکر منعم و دفع ضرر محتمل و حب کمال. آیات هم **﴿أَشَدُّ حُبًّا لِلَّه﴾**‏ آیه 165 سوره بقره و آیه **﴿إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ ... أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِه‏...﴾** آیه 24 سوره توبه است. دیگر آیاتی هم به‌خوبی می‌توان از آن استفاده کرد. روایات هم برخی نقل کردیم و سندها هم بررسی نکردیم چون مسلم است و نیازی به بحث سندی ندارد. اصل محبت الله ثابت است و رجحان آن به‌عنوان پدیده نفسانی و عاطفی نسبت به خدا تردیدی در آن نیست؛ اما در تفصیل مسئله نکاتی است که باید مروری به آن داشته باشیم.

## مطلب اول: وجوب یا استحباب محبت الله

آنچه می‌شود پذیرفت این است که در مواردی واجب و مواردی مستحب و راجح است. این تابع دو چیز است یکی درجه حب و یکی موردی که آن حب می‌خواهد ظهور و بروز پیدا کند. در درجه به نظر می‌آید کف حب که اگر نباشد می‌گویند او را دوست نمی‌دارد. درجه اولی که حب الله درجه اولش است قطعاً واجب است. دلیلش هم قواعد عقلی مخصوصاً وجوب شکر منعم است. شکر منعم شکری را واجب می‌کند که اگر نباشد می‌گویند شاکر نیست. محبت پایه و کف محبتی است که اگر نباشد می‌گویند آن را به عمل نیاورد. وجوب شکر منعم نمی‌گوید همه شکرها و همه مراتب شکر واجب است. شکر در حدی که کف و پایه است به حیثی که اگر انجام ندهد می‌گویند شاکر نیست. آن واجب است؛ اما آیا همه اقسام شکر و همه درجات شکر واجب است روشن است که این قاعده را نمی‌تواند اشاره کند. نکته دیگر در قاعده این است که توازن شکر و نعمت را می‌بیند. نسبت به نعمت پایین حداقل شکر چیزی است نعمت‌های بالاتر حداقل چیز دیگر است. در قواعد اجتماعی این‌طور است. به خدا می‌رسد از منظر خیلی دقیق نگاه کند وجوب شکر منعم در مورد منعم علی الاطلاق باید بگوییم اقل شکرش همین اکثر حب و اعمال است. همه این‌ها در عالی‌ترین باید بیاید تا شکر را ببیند. ما می‌دانیم همه مقصود نیست باید حمل بر درجات متعارف محبت شود. اطمینان داریم خدا این‌طور چیزی را نخواسته. اگر آن سخت‌گیری انجام شود سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. ازاین‌جهت چون اطمینان داریم اینجا باید حمل بر شکر درجات متعارف کنیم. پس قاعده شکر منعم دو چیز باید در آن دیده شود:

1. شکر در همان درجه‌ای که اگر انجام ندهد ناسپاسی است.
2. حداقل و پایه را باید با میزان احسان و انعام سنجید.

منتها در مورد خدا آن موازنه را اگر بخواهیم کامل ببینیم باید حداکثر شکر را ببینیم چون تمام هستی او از خداست ولی چون از مضاق شریعت می‌دانیم این سخت‌گیری وجود ندارد پس در مورد خدا هم شکر لازم را باید حمل بر امور متعارف و درجات متعارف کرد که معرفت و محبت متعارف کرد. شکر خدا این‌هاست. معرفت الله و محبت الله و اطاعت از پیرابند واجب و الزامی او.

سؤال: در تبیینتان محبت را مصداق شکر بیان فرمودید. اگر کسی بگوید اگر بخواهد شکر محقق شود لازمه‌اش محبت است نه اینکه محبت مصداق شکر است.

جواب: چرا محبت را شکر ندانیم؟ معرفت را شکر می‌دانیم که دورتر است. آیا حداقل دوستی شکر نیست.

سؤال: شکر مترتب بر محبت قلبی است.

جواب: عین این‌ها در محبت هم هست. شکر متوقف بر شناخت است. در کلام بحث شده است. شکر یعنی شکر عملی که مستلزم شناختن است؛ اما آنجا می‌گویند معرفت الله خودش مصداق شکر است نه اینکه تخصیص به اعمال ظاهری بدهیم. دو نگاه است. یکی اینکه شکر یعنی شکر عملی و اعمال خارجی و فیزیکال. نگاه دیگر اینکه شکر فقط ابراز نیست بلکه دلدادگی قلبی هم مصداق شکر است. اعمال قطعاً شکر است بعید نیست که امور قلبی هم نوعی شکر است مخصوصاً در ارتباط باخدا. اینکه کسی بگوید شکر فقط عملی است ولی مستلزم این است که این اقدامات را بکند. این وجهی ندارد ضمن اینکه این‌ها خیلی مقدمه آن‌ها نیست. محبت ندارد ولی عمل می‌کند و رعایت می‌کند. حتی متوقف بر محبت هم نیست. روی احتمال این وظائف را انجام می‌دهد بازهم شکر عملی را انجام داده است. ظاهراً مراتب قلبی از محبت جزء شکر است و دست‌کم در ارتباط با منعم حقیقی این‌طور است.

سؤال: در ادبیات شما تردیدی وجود دارد بعضی وقت‌ها صحبت از شکر منعم می‌کنید.

جواب: ما در همه بحث‌های جدید این تردید را داریم و دل و جرئت نهایی نداریم چون حرف‌های جدید است.

سؤال: شما گفتید تمام احکام خمسه دارد. قاعده وجوب شکر منعم فقط در مورد محدوده وجوب است با بعضی چیزهایی که اگر داشته باشد شکر واجب است. آیا اصل قاعده وجوب شکر منعم است یا نه؟

جواب: دو مطلب است جامعش را بگیرید حسن شکر منعم است حسن در درجه‌ای واجب است در درجه‌ای مستحب. بیان دیگر در کلام آمده وجوب شکر منعم قاعده اول است که محدود است.

سؤال: این فقط مربوط به خداست

جواب: خیر هنر کلام این است که قاعده عقلایی و عقلی که همه‌جا جاری است می‌گوییم در مورد خدا هست. اگر کسی احترام به شما گذاشت بدون هیچ انگیزه کمک کرد عقل نمی‌گوید باید از او تشکر کرد؟

سؤال: وجوب شرعی است این؟

جواب: کار به شرع نداریم کار به عقل داریم. وجوب شکر منعم که کلام می‌آورد حکم عقلی است یعنی عقل ما با قطع‌نظر از شرع. عقل تو در آنجا چطور می‌گوید آن کار را بکن اینجا هم می‌گوید این کار را انجام بده.

سؤال: وجوب شکر منعم را اگر بار کرد می‌گوید حرام انجام داده

جواب: این قاعده عقلی است که ما را قبل از ورود در دین هم به سمت دین می‌برد و درعین‌حال وقتی دین ثابت شد کل ما حکم به العقل حکم به الشرع می‌گوید این قاعده شرعی هم هست. عقل قطعی می‌گوید شکر منعم لازم است شرع هم می‌گوید لازم است؛ اما پایه‌ای که در کلام ریخته می‌شود امر عقلی است. فکر می‌کنم حدود 15 سال قبل همین قاعده را یک هفته بنده عرض کردم. پس در باب وجوب محبت خدا درجه‌ای داریم که واجب است اما درجات بعد آن درجات راجح است. اگر ما بودیم و قرینه لبیه نبود وجوب شکر منعم در باب خدا همه درجات شکر را واجب می‌کرد. منعم علی الاطلاق همه درجات را می‌شود انجام داد هر تخطی بکنید خلاف است. ناسپاسی است. از تخطی‌های درون در معرفت و محبت تا تخطی‌های خارجی. چون می‌دانیم مبنای شریعت بر سخت‌گیری نیست میگوییم بر درجات متعارف هم در امور قلبی حمل می‌شود و در امور عملی هم واجبات و محرمات است. ماوراء این جزء مستحبات است. این‌یک مطلب که این دو حکم استخراج می‌شود شکر واجب و شکر مستحب.

## مطلب دوم:

در مقام تعارض محبت‌ها چه؟ محبت‌هایی که به حالت تزاحم درمی‌آید؟ آنجا هم به نظر می‌آید در مقام تزاحم‌ها لازم است محبت خدا بر محبت مزاحم راجح شود. این هم از آیه 24 سوره برائت استفاده می‌شود که هشت امر را آنجا ردیف کرده:

**﴿قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ في‏ سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقينَ﴾**‏[[1]](#footnote-1)

ببینیم این آیه چه حکمی را افاده می‌کند. مثلاً در **﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا﴾[[2]](#footnote-2)** هم دارد که دنیا را بر آخرت مقدم می‌دارید. این تزاحم در علاقه‌ها مطرح‌شده است. چند نکته را عرض می‌کنیم

نکته اول: این هشت نعمت و تعلق و امر دنیوی که اینجا ذکرشده حتماً خصوصیت ندارد و الغاء خصوصیت می‌شود و الغاء خصوصیت اینجا واضع است. منتها این‌ها برجسته‌ها بوده که ذکرشده و اگر کسی علاقه به لباس دارد یا به علم یا مقامش دل‌بستگی دارد که نمی‌تواند کنار بگذارد به وظیفه بپردازد. بیان این‌ها از این باب است که این‌ها خیلی رایج است که قیود غالبی است که آمده است.

نکته دوم: مقصود از احب ممکن است دو جور تفسیر شود. یکی اینکه همین ظاهر که ما انجام می‌دهیم که محبت قلبی و پدیده قلبی است یکی دیگر اینکه احب الیکم کنایه از این است که در مقام عمل او را مقدم می‌دارد و کاری به محبت قلبی ندارد. مثلاً اگر جهاد آمده ولی بازهم آن‌ها را بیشتر دوست داشته باشد اشکال ندارد. درواقع احب عملی را می‌گوید و مقام ابراز است. این احتمال دوم است. در این صورت خیلی ربطی به بحث ما ندارد. بحث این است که در مقام عمل وقتی امتحان پیش می‌آید و امام حسین او را به عاشورا دعوت می‌کند در عمل باید آن را ببیند. آنچه مهم است عمل است نه امر قلبی. این دو احتمال است که مقصود حب قلبی باشد و احتمال دوم اینکه حب عملی باشد و احتمال سوم اینکه ترکیبی باشد یعنی حبی که بروز عملی پیدا کند.

به نظر می‌آید آیه احتمال دوم یا سوم را می‌گوید. صرف محبت را شاید نخواهد بگوید. می‌خواهد بگوید در عمل آن را باید مقدم بداری. چون نیاز به محبت دارد به محبت تعبیر کرده؛ بنابراین اینکه بخواهد بگوید محبت خدا به شکلی که امر قلبی باشد و برتر از همه محبت‌ها باشد واجب است شاید از آیه استفاده نشود است. از بحث ما هم خارج شد. پس محبت یا محبت قلبی است یا عملی یا قلبی است که در عمل ظهور پیدا کند. به نظر می‌آید با مناسبات حکم و موضع اینجا محبتی است که در عمل بروز پیدا کند. نه محبت قلبی بماهی هی. دلیلش هم مناسبات حکم و موضوع است. آن وعده عذابی که می‌دهد می‌فهمیم مقصود این است که در عمل سراغ آن‌ها نرود اما اگر در عمل با آنی که خدا می‌خواهد همراه شد ولو اینکه در دلش واقعاً تعلق قلبی بیشتر داشت و با زحمتی آن را کنار گذاشت و رودربایستی داشت و جبهه رفت چون دفاع توسلی تعبدی نبود مانعی ندارد و وظیفه‌اش را عمل کرده است؛ بنابراین نکته‌ای که در آیه است علی‌رغم اینکه در خطابه‌ها طور دیگری می‌گوید به نظر می‌آید در بین این دو احتمالT احتمال دو و سه ارجح است نه احتمال اول.

سؤال: تفکیک سوم از دوم روشن نیست؛ زیرا اگر بروز رفتاری باشد در درونش محبتی هست.

جواب: نه. توضیح بدهم تفکیکش معنا دارد. احتمال دوم می‌گوید احب یعنی عمل بماهو مقتضی المحبه؛ یعنی در مقام عمل همراه امام حسین شد یا همراه عبید الله ابن زیاد شد و کاری به قلب ندارد. احتمال سوم می‌گوید اقدام عملی که همراه آن محبت است؛ یعنی محبت جزء موضوع است اما در دوم تمام موضوع همان عملکرد است. احتمال اول می‌گوید تمام موضوع محبت قلبی است. احتمال دوم محبت عملی بما هی عملی تمام موضوع است. احتمال سوم نوعی ترکیب است.

سؤال: آیه مقام تعارض و تزاحم که نیست؟ حتی اگر تزاحم نباشد محبت خدا در دل باید بیشتر باشد.

جواب: محط نظر آیه شریفه آنجایی است که دل‌بستگی به خانه دارد از آن طرف هم جهاد مطرح است. حالت‌های تزاحمی و تعارض سائق‌ها مطرح است.

سؤال: اگر تزاحم نباشد مالش را از خدا بیشتر دوست دارد این آیه نمی‌گوید این‌طور نباشید؟

جواب: چرا، محل آیه این است ولی با تنقیح مناط یا اولویت می‌گوید آن‌هم ارزش دارد. آیه می‌گوید این گروه‌ها اگر پیش شما محبوب‌ترند از خدا و رسول و جهاد درراه خدا یعنی نوعی تعارض است. حال یکی را ترجیح می‌دهد که آیه می‌گوید فتربصوا.

پس نکته اول الغاء خصوصیت از آیه به هشت مورد بود به هر چیزی از این قبیل. نکته دوم اینکه محبت سه احتمال دارد که یا دو یا سه مقصود است؛ که بعید نیست همان دوم باشد.

## مطلب سوم:

سه امر آمده **﴿مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ في‏ سَبيلِهِ﴾**. از خدا و رسولش اگر محبوب‌تر باشند. یکی از آن چیزها جهاد است. جهاد چون تزاحمش بیشتر شده ذکر خاص شده والا در خیلی از تکالیف تزاحم‌هاست. جهاد فی سبیله ذکر خاص بعد عام است چون تزاحم در آن بروز و ظهور بیشتر دارد. حتی رسوله هم ذکر خاص بعد عام است زیرا وقتی می‌گوید من الله یعنی فرمان خدا که همه‌چیز در آن می‌گنجد. پس رسوله ذکر خاص بعد از عام است جهاد فی سبیله ذکر اخص بعد عام است. سلسله مراتبی جلوآمده و به این دلیل است که درواقع اگر این‌ها پیش شما احب هستند از اطاعت خدا، در هر موردی که می‌خواهد باشد در انفاق در تحصیل علم در جهاد در تبلیغ در هر چیز دیگری. پس روح آیه در الغاء خصوصیت این‌طور می‌گوید که اگر کسی تعلقات دنیوی‌اش مانع شود از انجام تکالیفش. منتهی شکل آیه شکل جذابی است که جنبه تربیتی و سازندگی دارد. تفکیک این‌ها هم این‌طور است. اگر آیه را تحلیل فقهی کنیم به یک حکم می‌رسیم که باید به تکالیفت عمل کنی و این هم یک حکم تأکیدی برای همه اوامر اولیه است که باید نماز بخوانی تبلیغ کنی و جهاد کنی. این‌ها هم اطلاق دارد و فرقی نمی‌کند که مقابلش حکمی باشد یا نباشد. پس روح حکم با توجه به سه نکته که عرض کردیم و بعضی نکاتی که عرض می‌کنیم حکم تأکیدی و ارشادی مثل اطیعوا الله است یا مثل **﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِه﴾**[[3]](#footnote-3)‏ که این حکم هم مبتنی بر وجود احکام قبلی است. منتهی آیه به لحاظ تربیتی‌اش این‌ها را آورده که خوب مطلب را جا بیندازد. این مطلب سوم است.

## مطلب چهارم:

**﴿فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾**، امر خدا همان عذاب است. امر معانی دیگری هم دارد. به‌احتمال‌قوی اینجا عذاب مقصود است. در انتظار باشید تا عذاب بیاید مستلزم حکم الزامی است و حرام است. به‌ویژه اینکه قبل دارد که **﴿وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقينَ﴾**. ترجیح محبت دنیا در عمل بر محبت خدا موجب فسق است که فسق هم حرام است. پس آیه مفید حرمت است.

## مطلب پنجم

حرمت در آیه حکم اولی نیست بلکه تأکیدی بر حرمت‌های اولی است. مثل **﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِه﴾** و مثل **﴿أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُول﴾**‏[[4]](#footnote-4) و مثل َ **﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾[[5]](#footnote-5)**. تقوا داشته باشید معنایش این نیست که وجوب جدیدی اینجا دارد اتقو الله یعنی به هرچه خدا گفته عمل کنید. تأکید بر فرمان‌ها دیگر است و امر ثانوی است. اگر اتقو الله را به معنای عملی بگیریم نباید به امری مقابل اوامر دیگر بگیریم بلکه در طول آن‌هاست. آیه هم همین‌طور است.

سؤال: آیا می‌شود تکرار همان‌ها باشد؟ همان حکم اولیه را به ادبیات دیگری گفته.

جواب: اولاً تکرار هم که شده عین آن‌ها تکرار نشده بلکه بابیان جامعی تکرار شده است. ثانیاً اینکه واژه‌ای به‌کاربرده که می‌خواهد تأکید را برساند یعنی تقوای خدا و ترس از خدا منتهی این ترس هم ترس عملی است؛ یعنی می‌گوید بترسید و آن‌ها را عمل کنید. چون بار اضافه دارد تأکید است. چیز جدیدی ندارد. تقوای خدا را پیشه کنید یا می‌گوییم اتقوا الله یعنی امر روحی را در خود تولید کنید این چیز جدیدی غیر از احکام دیگر مثل صلوا صوموا انفقوا احسنوا است. هزار امر داریم که می‌گوید این کار را بکنید. اتقوا الله دو احتمال دارد. یکی اینکه درونتان خوف را به وجود بیاورید. در این صورت غیر آن‌هاست گرچه پشتوانه آن‌هاست. احتمال دیگر اینکه اتقوا الله یعنی تقوای عملی، یعنی فرمان‌های خدا را رعایت کنید. همان‌ها را می‌گوید ولی با تأکیدی می‌گوید که خوف خدا را آورده است. اینجا هم خوف عملی است نه قلبی. اینجا هم به دلیل اینکه اگر ما آن عذاب نبود و مناسبات حکم و موضوع نبود احب را بر ظاهر محبت قلبی حمل می‌کردیم. تمام موضوع قلب باشد. مناسبات حکم و موضوع می‌گوید در عذاب با صرف مقارنه این بیشتر است یا کمتر است بعید است عذاب باشد. قرینه لبیه و مناسبت حکم و موضوع می‌گوید محبت عملی است و الا خیلی بعید است که بگوییم کسی که در مواجهه با شرایط مختلف محبت خدا نسبت به چیزی کمتر بشود این عذاب داشته باشد چون مستبعد است ازاین‌جهت می‌شود. چون اگر این باشد همه بشر باید بگوییم در مواردی عقاب می‌شوند. جاهایی واقعاً غضب و شهوت و امیال طوری می‌آید که آن‌ها جذاب‌تر می‌شود. بعید است که بگوییم همه مراتبش حرام است. لذا باید این را حمل بر حب عملی کرد. این مناسبات حکم و موضوع است و قرائن پشت‌صحنه‌ای که ظهورات را درست می‌کند.

سؤال: روایتی که می‌گوید اگر به عمل نرسد اشکال ندارد اینجا به درد می‌خورد

جواب: در نیت بود. اینجا نیت نیست.

سؤال: امر قلبی است.

جواب: اگر از روایات الغاء خصوصیت کنیم که هر امر قلبی است آن‌هم بحث دیگری است که ممکن است کسی این را هم بگوید.

1. . سوره توبه (9)، آیه 24. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره أعلی (87)، آیه 16. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره نور (24)، آیه 63. [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره نساء (4)، آیه 59. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره بقره (2)، آیه 189. [↑](#footnote-ref-5)